

## سرآغاز پدیدارشناسی<sup>۱</sup>

نوشته ریچارد اشمیت  
ترجمه شهرام پازوکی

پدیدارشناسی، اصطلاحی است که در فلسفه جدید به همان کثرت معانی متفاوت بکار رفته که از اصطلاح موضوع این علم، یعنی پدیدار،<sup>۲</sup> مستفاد می‌شود. فیلسوف آلمانی معاصر کانت، یوهان هاینریش لامبرت<sup>۳</sup> اولین بار سخن از علمی گفت که آن را در کتاب ارغنون جدیدش<sup>۴</sup> (لایپزیگ، ۱۷۶۴) «پدیدارشناسی» نامید. مراد وی از «پدیدار»، خصوصیات موهومی ادراک انسانی بود. لذا پدیدارشناسی را به «نظریه توهّم» تعریف کرد. خود کانت فقط دوبار از واژه «پدیدارشناسی» استفاده کرد ولی معنای جدید و عامتری از پدیدار کرد که در جای خود منجر به تعریف مجدد «پدیدارشناسی» شد. کانت، میان اشیا و امور، آنطور که در ادراک ما ظاهر می‌شوند با

۱. این مقاله، ترجمه نیمه اول مدخل phenomenology، تألیف Richard Schmitt، از دایرة المعارف فلسفه، تدوین پل ادواردز، ج ۶، صص ۱۳۹-۱۳۵ است.

2. Phenomena.

3. Johann Heinrich Lambert

4. Neues Organon.

اشیا و امور آنطور که فی‌نفسه‌اند و مستقل از صوری هستند که قوای معرفتی ما بر آنها وضع و حمل می‌کند، فرق نهاد. و اولی را «پدیدارها» نامید و دومی را «ذوات نامعلوم»<sup>۱</sup> یا «اشیای - فی - نفسها»<sup>۲</sup>. به نظر کانت، ما فقط می‌توانیم علم به پدیدارها پیدا کنیم.

نسل بعدی فیلسوفان، خصوصاً هگل، رنج بسیار بردند تا نشان دهند که این رأی خطاست. هگل در اولین کتاب اصلیش پدیدارشناسی روح<sup>۳</sup> (۱۸۰۷)، سیر روح را در مقامات و مراحل مختلفش نشان داد که چگونه خود را بصورت پدیدار می‌شناسد تا به مرحله کمالش برسد که به خود بدانگونه که فی‌نفسه هست یعنی «ذات نامعلوم» آگاهی می‌یابد. به این ترتیب، پدیدارشناسی علمی است که در آن به روح، آنطور که فی‌نفسه هست بواسطه دانستن طرقی که خود را بر ما ظاهر می‌کند. آگاهی می‌یابیم.

در اواسط قرن نوزدهم، تعریف پدیدار بسط بیشتری یافت تا به حدی که مترادف شد با «واقعیت» یا «هر چیزی که واقعیت خارجی دانسته شود». در نتیجه، پدیدارشناسی، معنایی پیدا کرد که غالباً در فلسفه معاصر مستعمل است، یعنی تحقیق توصیفی<sup>۴</sup> محض موضوعی معین. سر ویلیام هامیلتون<sup>۵</sup> در کتابش گفتارهایی در باب ما بعدالطبیعه<sup>۶</sup> (۱۸۵۸)، از همین معنای پدیدارشناسی استفاده کرده و آن را تحقیق توصیفی محض روح دانسته است. ادوارد فن هارتمن<sup>۷</sup> نیز از معنای اخیر پدیدارشناسی در عنوان کتابش پدیدارشناسی شعور اخلاقی<sup>۸</sup> (۱۸۷۸) که تعهدش توصیف کامل شعور اخلاقی بود، استفاده کرد. هنگامی که فیلسوف آمریکایی، سی. اس. پیرس<sup>۹</sup> واژه پدیدارشناسی را بکار برد، منظورش نه تنها تحقیق و بررسی همه چیزهایی بود که واقعی اعتبار می‌شدند بلکه همه امور مربوط به ذهن، از قبیل ادراکات واقعی، ادراکات موهوم و خیالات یا

- |                             |  |
|-----------------------------|--|
| 1. Noumena.                 | 2. things - in - themselves.                     |
| 3. phenomenology of Spirit. | 4. descriptive study.                            |
| 5. Sir William Hamilton.    | 6. <i>Lectures on Metaphysics</i> .              |
| 7. Eduard Von Hartmann.     | 8. <i>Phenomenology of Moral Consciousness</i> . |
| 9. C.S. Peirce.             |  |



رؤیاهای بود. به نظر وی وظیفه پدیدارشناسی تهیه فهرست مقولاتی مشتمل بر همه چیزهایی است که بتوان در عامترین معنای ممکن «وجود» مندرج کرد. پیرس، معنای اخیر پدیدارشناسی را در سال ۱۹۰۲ عنوان کرد.

تغییراتی که شرحش تاکنون گذشت، همگی معلول بسطی است که معنای لفظ «پدیدار» یافته است و گرنه، پدیدارشناسی که علم به پدیدارها به معنای مختلف اخیر است، همواره حوزه تحقیقی واحدی در میان سایر حوزه‌ها محفوظ مانده که همچون منطق، اخلاق و زیبایی‌شناسی، نسبتی با فلسفه بطور کلی داشته است و در اغلب اوقات آن را تحقیقی توصیفی معرفی کرده‌اند که باید مسبوق به کوشش در راه تبیین پدیدارها باشد. اما از وقتی که هوسرل در اوایل دهه ۱۹۰۰، این واژه را بکار برد، پدیدارشناسی بر طریقی در تعاطی فلسفه اطلاق شد که از روش پدیدارشناسی بهره می‌جوید. البته به‌زعم پدیدارشناسانی که طریقی خویش را یگانه طریقی درست پرداختن به فلسفه می‌دانند، پدیدارشناسی اکنون بهترین و بلکه تنها طریقی مشروع فلسفه‌ورزی است. اما پدیدارشناسی، امروزه نزد دیگر فلاسفه، حوزه یا نهضتی در فلسفه است. با اینهمه، معنای قدیمی این اصطلاح در عین حال هنوز پابرجاست. لذا پدیدارشناسی به‌دو معنای متفاوت بکار می‌رود: به معنای عامش دلالت دارد بر هر نوع تحقیق توصیفی درباره موضوعی معلوم و به معنای خاصش، عنوان نهضتی فلسفی است. در این مقاله به پدیدارشناسی به معنای دومش پرداخته خواهد شد.

### نهضت پدیدارشناسی و سرچشمه‌های آن

پدیدارشناسی، عنوان حوزه‌ای در فلسفه شد که اعضای اولیه‌اش در دانشگاه‌های متعدد آلمانی در سنوات قبل از جنگ جهانی اول خصوصاً در گوتینگن و مونیخ آن را تأسیس کردند. این گروه در اثنای سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۰، مجموعه مجلداتی در



تحقیقات پدیدارشناختی، تحت عنوان سالنامه تحقیقات فلسفی و پدیدارشناختی<sup>۱</sup> منتشر کردند که ادموند هوسرل در عین حال سردبیر و اصلی‌ترین و نافذترین متفکر گروه نیز بوده. سایر مشاهیر نهضت پدیدارشناسی، موریتس گایگر،<sup>۲</sup> الکساندر پفندر،<sup>۳</sup> ماکس شلر<sup>۴</sup> و اوسکار بکر<sup>۵</sup>، لااقل اندک زمانی از همکاران سردبیر بودند. مارتین هیدگر نیز در این زمره بود ولی او را نمی‌توان بدون قید و شرط از جمله پدیدارشناسان محسوب کرد. سایر چهره‌های برجسته نهضت عبارتند از: آدولف رایناخ<sup>۶</sup> و هیدویگ کونراد مارتیوس<sup>۷</sup>.

رشته نوشته‌های سالنامه مذکور از آثار هوسرل درباره مبانی پدیدارشناسی تا مقالاتی پیرامون فلسفه ذهن و اثر عمده شلر درباره اخلاق و همچنین فقراتی در باب ماهیت احکام تحلیلی و پارادکسها در نظریه مجموعه‌ها را دربر می‌گرفت. برحسب تفاوت علایق پدیدارشناسان، نظرشان نسبت به پدیدارشناسی مختلف بود. اما اختلاف نظرها بتدریج ظاهر شد و مقارن بود با اینکه هوسرل، نظریه روش پدیدارشناسی را بسط بیشتری داد و از جانب همکاران پدیدارشناسی رفته‌رفته با انتقادهای بیشتری مواجه شد. از ابتدا توافق کلی وجود داشت که پدیدارشناس باید توصیفی باشد و پدیدارها را از طریق شعور بی‌واسطه<sup>۸</sup> توصیف کند. لذا بهتر آن است که مطلب خود را با توضیح درباره واژه‌های اخیر آغاز کنیم و نشان دهیم که آنها به چه معنایی می‌توانند باشند ولی نیستند.

1. *Jahrbuch Für Philosophie und Phänomenologische Forschung.*
2. Moritz Geiger.
3. Alexander Pfänder.
4. Max Scheler.
5. Oscar Becker.
6. Adolf Reinach.
7. Hedwig Conrad-Martius.
8. Direct awareness.



## توصیف

واژه‌های «توصیفی»، «پدیدار» و «شعور بی واسطه»، جملگی حاکی از این هستند که پدیدارشناسی در اینجا به معنای عامش و به عنوان علم صرفاً توصیفی پدیدارهای محسوس بکار رفته است. اما معنای عامّ اخیر واژه شامل آنچه نزد پدیدارشناسان، مهمترین وجهه پدیدارشناسی است، یعنی اینکه علمی غیر تجربی است، نمی‌شود. از همان آغاز پیدایش نهضت پدیدارشناسی که مفهوم پدیدارشناسی هنوز مبهم بود، اتفاق نظر عمومی وجود داشت دایر بر اینکه پدیدارشناسی، امور واقع را به طریق تجربی توصیف نمی‌کند. پدیدارشناسان متقدم با تکیه بر این مسئله، موضعی علیه آرای فلسفی که در آن هنگام رایج بود، اختیار کردند.

کانت، سه نوع حکم را از یکدیگر متمایز کرده بود: اول احکام تجربی، بعد، احکامی که به حسب تعریف صادق هستند (که آنها را «تحلیلی»<sup>۱</sup> می‌نامید) و نوع سوم حکمی که «تألیفی ماتقدم»<sup>۲</sup> می‌نامید. آرای کانت موقتاً تحت الشعاع فلسفه ایده‌آلسم آلمانی در اوایل قرن نوزدهم قرار گرفت ولی در دهه‌های آخر همان قرن، پیروان پرشوری یافت. با این همه، تنی چند از فلاسفه، شرح وی را از نوع سوم احکام، یعنی احکامی که نه تجربی هستند و نه تحلیلی، به هیچ وجه خرسندکننده نمی‌دانستند و بجای آنکه در صدد یافتن جایگزینی برایش باشند، اصولاً کلّ این تقسیم‌بندی سه بخشی را انکار کردند. از این جمله‌اند تحصّلی مذهب‌ان آلمانی<sup>۳</sup>، ارنست ماخ<sup>۴</sup> و ریچارد اَوِناریوس<sup>۵</sup>، که معتقد بودند احکام غیر تجربی‌ای که تحلیلی نباشد وجود ندارد. فیلسوفانی هم با همین درجه و چه بسا درجه بیشتر اهمیت بودند که فکر می‌کردند «همه» احکام تجربی هستند. به رأی ایشان، احکام تحلیلی به صراحت «دست پرورده ماهرانه»

1. Analytic.

2. Synthetic apriori.

3. German positivists.

4. Ernest Mach

5. Richard Avenarius.

زبان» (عبارت جان استیوارت میل) هستند، لذا نمی‌توان قبول کرد که احکام منطقی و (یا) ریاضی باید تحلیلی و صادق باشند و مهمتر از همه اینکه به سبب انتخاب من عندی تعاریف، باید قابل اطلاق بر موضوعات ادراکات روزمره و علم تجربی هم باشند. بر این اساس از جمله ایشان، جان استیوارت میل در انگلستان و کریستف زیگوارت<sup>۱</sup> بر آن شدند تا نشان دهند که احکام منطقی و ریاضی، کمتر از احکام صادره در علوم، تجربی نیستند.

در خصوص منطق، موجه‌ترین استدلال در تأیید این نظر با این ملاحظه آغاز می‌شود که منطق به بررسی فکر صحیح و غلط می‌پردازد. تفکر، فعلی ذهنی یا نفسانی است و لذا باید در روانشناسی مورد تحقیق قرار گیرد. بدینسان این نتیجه حاصل می‌شود که منطق، یا حوزه خاصی در روانشناسی تجربی است و یا اینکه فنی عملی است که مبانی نظریش در روانشناسی تجربی است. در حالت اول، نسبت میان منطق به روانشناسی قابل قیاس با نسبت میان نظریه آموزش یا روانشناسی ناپهنجار به روانشناسی من حیث المجموع است. و در حالت دوم، نسبت میان منطق به روانشناسی، نسبت میان مساحی به هندسه یا حسابداری به حساب است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

معارضه با اصالت روانشناسی<sup>۲</sup> با مع علوم انسانی

پدیدارشناسان، اولین کسانی نبودند که در یکی دانستن احکام منطقی و احکام روانشناختی که از آن تعبیر به اصالت روانشناسی می‌کردند، چون و چرا کردند.

فیلسوفان دیگری نیز متعرض این مسئله شده بودند، به این طریق که امتیاز منطق از روانشناسی را بر حسب تمایز میان علمی نظری و عملی می‌دانستند؛ ولی مخالفت پدیدارشناسان با یکی دانستن احکام منطقی و روانشناختی بر این مبنا بود که به نظر آنان احکام دومی تجربی است، اما اولی نیست. دقیقترین و مستمرترین انتقادهای علیه اصالت

1. Christoph Sigwart.

2. psychologism (اصالت نفسانیات).



روانشناسی در جلد اول کتاب تحقیقات منطقی<sup>۱</sup> مندرج است و براهین موجود در این کتاب، اولین سکوی مبارزه برای پدیدارشناسان بوده است.

مخالفت هوسرل با اصالت روانشناسی موجب تحوّل خاصی در تفکر خودش شد، زیرا کتاب فلسفه ریاضیات<sup>۲</sup> او (که جلد پیش‌بینی شده دوشم هرگز چاپ نشد) تفسیری به‌صراحت مبتنی بر روانشناسی بود. تغییر رأی وی بعضاً به‌سبب مباحثه‌ای با ریاضیدان و فیلسوف ریاضی، گوتلب فرگه<sup>۳</sup> بود که در آن مباحثه، فرگه مؤکداً بر آن بود که باید حدفاصلی میان احکام روانشناختی از یک طرف و احکام منطقی و (یا) احکام ریاضی از طرفی دیگر تعیین شود.

هوسرل، کلّ یک کتاب را به بررسی مفصل و در عین حال ابطال همه انواع نظریه‌های روانشناختی اختصاص داد. به این نحو که ضمن عرضه گزارش دقیقی از هر نظر، کوشید تا بی‌صلاحیتی آن را نشان دهد. اما در بنیاد همه براهینش، اصول کلی ذیل وجود دارد که در حین بحث کراراً به آنها متوسّل شده است:

۱. روانشناسی به‌رسیدگی در امور واقع می‌پردازد، لذا احکامش باید تجربی باشد. ولی تاکنون هیچ قانون عملی دقیقی را وضع نکرده است و تعمیمهای مبهم و نامحصل هستند. ولی قواعد منطقی، دقیق هستند. لذا تعمیمهای روانشناختی را نه می‌توان با قوانین منطقی یکی دانست و نه اینکه آنها مقدماتی هستند برای اخذ قوانین منطقی.

۲. احکام تجربی نهایتاً احتمالی هستند، زیرا همواره امکان آن می‌رود که شاهدی بر کذبشان پیدا شود. حقایق منطقی، حقایق ضروری هستند. اصلی منطقی، همچون وضع مقدم<sup>۴</sup> اگر  $p$ ، آنگاه  $q$  صادق باشد؛ و  $P$  صادق باشد، پس  $q$  نیز صادق خواهد بود). احتمالی نیست و ضرورتاً معتبر است.

1. *Logische Untersuchungen* (Halle, 1900 - 1901).

2. *Philosophie der Arithmetik* (Vol. 1, Halle, 1891).

3. Gottlob Frege.

4. Modus ponens.

۳. اصل سوم که ارتباط نزدیکی با مواد اول و دوم دارد، استدلالی است دایر بر اینکه تعمیمهای تجربی مبتنی بر استقرا هستند چرا که از تعداد مواردی جزئی اخذ شده‌اند. اما قواعد منطقی چنین نیستند.

با توجه به اینکه اگر در مواضعی میان اصلی منطقی و تعمیمی تجربی، تعارضی باشد، اصل منطقی همواره غالب است، اصول دوم و سوم تأیید می‌شوند. زیرا حقیقت ضروری را نمی‌توان با قولی احتمالی ابطال کرد چنانکه نمی‌توان کذب حقیقت منطقی را از راه تعمیم استقرایی نشان داد.

۴. تعمیمهای تجربی در روانشناسی به وجه احسن، موجد قوانین علی می‌شوند ولی اصول منطقی که قوانین علی نیستند. ارتباط مقدمات و نتایج یک استدلال همچون ارتباط میان علت و معلول نیست و صدق نتیجه، معلول صدق مقدمات نخواهد بود. میان حوادث و وقایع روابط علی جاری است. امور در زمان و مکان معینی تحقق می‌یابند، در حالیکه مقدمات استدلال «تحقق نمی‌یابد»، نتیجه استدلال نیز به همین منوال است یعنی یا صادق است یا کاذب. در استدلال صحیح، صدق نتیجه از مقدمات بدست می‌آید و معلول حوادث و وقایعی که بتوان آن را مقدمات نامید، نیست.

۵. قوانین تجربی، مستلزم وجود امور واقعی هستند، ولی قواعد منطقی چنین نیستند، چون قوانین تجربی به طریقی احتمالی از مشاهده جزئیات اخذ شده‌اند، وجود چنین افراد جزئی در مکان و زمان خاصی را می‌توان از صدق قانون تجربی استنتاج کرد. اما اصل وضع مقدم<sup>۱</sup> نه مستلزم وجود گزاره‌هایی به شکل «اگر p، آنگاه q و p» در مکان و زمان خاصی است و نه قانون منطقی دیگری اصولاً وجود دارد که مستلزم وجود ما به‌ازای خارجی باشد.

این نکته را گاه به عبارتی که از لایب‌نیس به‌وام گرفته شده است چنین بیان می‌کنند که قوانین تجربی، صدقشان فقط در این عالم واقعی بالفعل است ولی قوانین منطقی،





صدقشان مربوط «به همهٔ عوالم ممکن است» است.

ماحصل استدالات مذکور این است که گزاره‌های منطقی و تجربی نوعاً متفاوتند. گزاره‌های منطقی، دقیق و ضرورتاً صادق هستند و به‌طریقی استقرایی از جزئیات اخذ نشده‌اند. آنها یا خود قواعدی منطقی هستند و یا اینکه منجر به آن می‌شوند. ولی قوانین علیّی نیستند و منجر به آن هم نمی‌شوند. مستلزم وجود امور واقعی و خارجی نیز نیستند. از سوی دیگر، احکام تجربی مبهم هستند، صدقشان به احتمال است (نه ضرورت) و مبتنی بر تعمیمهای استقرایند. آنها یا خود قوانین علیّی هستند و یا اینکه منجر به چنین قوانینی می‌شوند و مستلزم وجود امور واقعی خارجیند. کاملاً مبّین است که برهان قاطع هوسرل در ابطال قول به اصالت روانشناسی نشان دادن این است که دو نوع حکم وجود دارد: تجربی و غیر تجربی. احکام پدیدارشناختی باید غیر تجربی باشند.

انکار اینکه احکام پدیدارشناختی تجربی هستند به منزلهٔ انکار این است که صدق و کذبشان مبتنی بر مشاهدهٔ حسی است. اما صدق این قضا یا اگر متکی به مشاهدهٔ نباشد، پس متکی به چیست؟ چه بسا فیلسوفانی که معتقدند احکام پدیدارشناختی، تحلیلی است. از آن حیث که فقط احکامی، تحلیلی هستند که صدقشان به اعتبار تعریف صریح حدودشان است، پدیدارشناسان قبول ندارند که احکامشان تحلیلی باشد. شواهد بسیاری داریم که آنان در این خصوص محقّ هستند. زیرا احکام پدیدارشناختی به جهت صراحت معنی صادق نیستند. اما از آن حیث که واژه «تحلیلی» به معنای دیگری هم بکار برده می‌شود، تصدیق و یا تکذیب اینکه احکام پدیدارشناختی، تحلیلی هستند، مفید فایده‌ای نخواهد بود. دربارهٔ معنای واژه «تحلیلی» در فلسفهٔ معاصر مناقشهٔ بسیاری شده است و لذا به نهایت مبهم است. و مفیدتر آن است که از پدیدارشناسان دربارهٔ اوضاع و شرایط صدق احکامشان سؤال شود. پاسخ اولیهٔ آنها به این سؤال عبارت است از تعریف کردن واژهٔ پدیدار با قول به اینکه احکام پدیدارشناختی به شرطی صادقند که به درستی پدیدارها را توصیف کنند. اما پاسخ مذکور، مادام که معلوم نشده است واژه «پدیدار»،

معنای واضح و محصلی داشته باشد، صرفاً شگردی زبانی تلقی می‌شود.

## پدیدار

تاکنون معلوم شد که واژه «پدیدار» از مصطلحات فلسفی است که فیلسوفان مختلف به معنای بسیار مختلف بکار برده‌اند: پدیدارشناسان، گاه فائلند به اینکه پدیدار، نامی است که بر هر چه به «ادراک بی‌واسطه»<sup>۱</sup> ظاهر می‌شود، نهاده‌اند. اما مرادشان از «ادراک بی‌واسطه» مشاهدات حسی‌ای که به تعبیر نیامده یا در ذیل مفاهیم کلی طبقه‌بندی نشده است (یعنی «داده‌های خام حسی») نیست. پدیدارشناسان نیز همچون جمعی از دیگر فیلسوفان معاصر ابدأ مطمئن نیستند که مشاهدات حسی‌ای برای ما وجود داشته باشد که تعبیر نشده یا در ذیل مفاهیم کلی طبقه‌بندی نگردیده باشد. لذا توصل به پدیدارها یا ادراک بی‌واسطه، توصلی به داده‌های ساده و تفسیر و تعبیر نشده ادراک حسی نیست. مضافاً بر آن، توصل به پدیدارها مقتضی وجود طبقه خاصی از اشیا موسوم به «پدیدار» نیست. پدیدارشناسان مدعی نیستند که به کشف این مطلب نائل شده‌اند که علاوه بر انواع ذوات موجود در این عالم (اشیای مادی، افکار، اعداد، احساسات، اشعار و غیره) طبقه دیگری به نام پدیدارها وجود دارند. هر چیزی<sup>۲</sup>، پدیدار است اگر به طریق خاصی در آن بنگریم یا لحاظش کنیم. این طریق خاص نگرش به انواع چیزها در شعار «Zu den Sachen» عنوان شده است.

شعار مذکور به معنای تحت‌اللفظی یعنی «به سوی اشیا»<sup>۳</sup> ولی اشیا را باید به عامترین معنای ممکنش بینگاریم تا همه انواع ممکن چیزها را در برگیرد. دیگر اینکه، این شعار نیز مانند شعارهای دیگر، قدرتش مرهون این است که معنایی بیش از یکی داشته باشد. اگر یک نفر آلمانی به کسی بگوید: «Zur Sache»، این فرد از طرف مقابلش چیزی را

1. Immediate experience.

2. Object.

3. To the things.



می‌خواهد، چنانکه تعبیر «جدیت در کار»<sup>۱</sup> مشعر به آن است. «به‌سوی اشیا» انسان را متذکر می‌سازد که با جدیت به‌وظیفه صحیح فیلسوف بپردازد. بدین قرار که انواع چیزها را به‌طریق خاصی که آنها را به‌عنوان پدیدار عیان می‌سازد، آزموده و توصیف کند.

شرحی که تاکنون از پدیدار ذکر شد، در حاشیه بود. لذا اگر بخواهیم معنای این اصطلاح را روشن کنیم، ابتدا باید توضیح دهیم که با قول مذکور دایر بر اینکه باید پدیدارها را آزمود و سپس توصیف کرد، چه شقوق دیگری از تعاطی فلسفه طرد می‌شود. پس باید مفاد جدلی شعار «به‌سوی اشیا» را شرح دهیم. به‌مجرد اینکه این کار انجام شد، باید به‌دنبال مفهوم پدیدار، قدمی فراتر نهیم و درصدد روشن ساختن ماهیت آزمون و توصیفی که انواع چیزها را بصورت پدیدار نشان می‌دهد، برآیم.

## معارضه با تحویل‌انگاری<sup>۲</sup>

فحوای جدلی «به‌سوی اشیا» کاملاً عیان است. پدیدارشناسان با این کلام، مخالفت خود را با هر نوع تحویل‌انگاری یا به‌تعبیر آدلف رابناخ، «فلسفه‌های اینست و جز این نیست»<sup>۳</sup> ابراز می‌کنند. این قبیل فلسفه‌ها در جملاتی مثل «قوانین منطقی چیزی جز قوانین نفسانی نیستند»، «قوانین اخلاقی چیزی جز تجلی خلقیات جامعه معینی نیستند» و «احکام زیبایی چیزی جز تجلی ذوق شخصی نمی‌باشند»، عنوان شده است. مخالفت با همه این نوع آرا، چه بسا جزمی بنماید. بعضی از احکام شکل «جز این نیست»، شاید کاذب باشند ولی چه بسا که بقیه صادق باشند. لذا این گمان به‌ذهن خطور می‌کند که هر یک از آنها را باید براساس قدر و بهایش سنجید بجای اینکه اجمالاً جملگی را به‌این عنوان که مصداق تحویل‌انگاری هستند، کنار نهیم. اما تعریض پدیدار شناسان به‌آرای

1. To get down to business.

2. Reductionism.

3. Nothing-but philosophies.

«جز این نیست» بر این مبنا نیست که اینها کاذب هستند بلکه بدین سبب است که فیلسوفان معتقد به این آراء، آنها را به جهات غلطی پذیرفته‌اند.

در حوزه اصالتِ روانشناسی که یکی از نمونه‌های تحویل‌انگاری است گفته نمی‌شود که قوانین منطقی، چیزی جز قوانین نفسانی نیستند که در پرتو بررسی کلی ماهیت قوانین منطقی معلوم شده است که همان قوانین نفسانی هستند. اگر کسی متعزّض آرای مربوط به نفس نزد فیلسوفی شود، از او نخواسته‌اند که پیش خود ماهیت قوانین منطقی را بررسی کند و دریابد که آنها، مغایر قوانین موجود در روانشناسی نیستند. در عوض، نوعی استدلال را به او القا کرده‌اند که یکی از نتایجش این است که قوانین منطقی «باید» همان قوانین روانشناسی باشد. اقوال روانشناسانه در خصوص قوانین منطقی و روانشناسی، مولود بررسی قوانین موجود در منطق و روانشناسی نیست، بلکه نتایج منطقی مفروضات کلی‌تر خاصی است. در خود این مفروضات، تحقیق نشده است و بداهت ذاتیشان را تلقی به قبول کرده‌اند.

تحویل‌انگاری بدان نحو که مورد اعتراض پدیدارشناسان واقع شده است، مولود قبول اقوال خاصی است که به‌دقت معاینه و بررسی نشده‌اند. پدیدارشناسان قائلند به اینکه اگر ثابت شود لوازم این مفروضات، مغایر واقعیات موجود دربارهٔ عالم است، اصحاب تحویل‌انگاری باز هم در مفروضات اولیهٔ خویش تجدیدنظر نمی‌کنند و در عوض، در صدد تعریف مجدد واقعیت‌های مذکور به طریقی برمی‌آیند که تعارضهای موجود میان شرح و توصیفشان از امور واقعی و لوازم مفروضات اولیه برطرف شود. تجدید تعریف که مقتضی تعارض میان مفروضات و واقعیت‌هاست، در احکام «جز این نیست» عنوان می‌شود.



### معارضه با قول به اصالت ظاهر<sup>۱</sup>

ذکر یکی از نمونه‌های خاصّ فکر تحویل‌انگاری که پدیدارشناسان به آن اعتراض کرده‌اند، جریان عمل را روشن می‌کند. با مشرب تجربی<sup>۲</sup> هیوم از جهت اعتقاد به اصالت ظاهر و نمود یعنی قول به اینکه اشیای مادّی و همچنین انسانها چیزی نیستند جز مجموعه اوصاف محسوسشان<sup>۳</sup>، مخالفت شده است (البته نباید پدیدارشناسی را با مذهب اصالت ظاهر خلط کرد). در اینجا، مراد از «اوصاف محسوس»، منحصراً کیفیات حسی از قبیل شکل، رنگ، صوت و غیره است. رأی مذکور هیوم، ناشی از مذاقه در ماهیت اشیای مادّی نیست بلکه حاصل نظریات روان‌شناختی او درباره منشأ و معنای مفاهیم و الفاظ است. به نظر هیوم، همه مفاهیم یا مستقیماً مأخوذ از ادراکات حسی یند و یا اینکه مجموعه‌ای مرکب از چنین تصوّراتی هستند. قول اخیر را نیز تالی این نظر می‌دانست که همه تصوّرات مرجعشان یا کیفیات حسی از قبیل شکل، رنگ و صوت است و یا مجموعه‌ای مرکب از اینها. به زعم او، همه اسمها نیز اسامی مفاهیم و تصوّرات است. در نتیجه تمامی اسمهایی که در تسمیه اشیای مادّی بکار می‌روند، مرجعشان تصوّراتی است که کلاً می‌توان آنها را به تصوّراتی ساده دالّ بر کیفیات حسی تجزیه کرد. لذا اشیای مادی که مسمای اسامی اشیای مادّی هستند، چیزی نیستند جز مجموعه‌ای مرکب از کیفیات حسی. به هر تقدیر، این نظر متکی به مذاقه در خود اشیای مادی نیست بلکه حاصل آرای او درباره نفس و معانی الفاظ است که البته «باید» در پرتو این آرای صحیح باشد.

### معارضه با اتمیسم نفسانی<sup>۴</sup>

از دیگر اهداف جدال علیه تحویل‌انگاری، معارضه یا مساعی روانشناسان فلسفی، که آن هنگام مشهور بودند مثل ویلهلم ونت<sup>۵</sup>، در مورد تعریف شعور است. به رأی

1. phenomenalism.

2. Empiricism.

3. Observable properties.

4. psychological atomism.

5. Wilhelm Wundt.

آنان، شعور و آگاهی انسان، مجموعه مضامینی از حسّیات، عواطف و انفعالات است که افعال تداعی<sup>۱</sup> و ادراک نفسانی<sup>۲</sup> بر روی آنها انجام می‌شود. نظر اخیر نیز حاصل مذاقه در مجموعه پدیدارهای موسوم به «شعور» و شرح و وصفش نیست بلکه نتیجه منطقی فرضیات کلی تری درباره عالم است. لذا پدیدارشناسان معتقدند این تعریف فاقد اوصاف ذاتی شعور است که آنها به تبعیت از فرانتس برنتانو آن را «حیث التفاتی»<sup>۳</sup> نامیده‌اند.

### معارضه با مذهب اصالت علم

از دیگر موارد تعریض پدیدارشناسان، مذهب موسوم به «اصالت علم» نزد ماخ<sup>۴</sup> و آوِناریوس<sup>۵</sup> تحصّلی مذهب بود. در اندیشه اصالت علم، گزاره‌های علمی، مقدماتی در براهین فلسفی انگاشته می‌شوند به حیثی که صدق احکام فلسفی منوط به صدق احکام علمی است. اندیشه ذکر شده از عواقب مستقیم دو فرض است: یکی اینکه همه احکام یا تجربی هستند و یا تحلیلی؛ دیگر اینکه همه احکام تجربی و دست کم در وضعیت مطلوب، احکام علمی هستند. با قبول این فرضیات، امر دایر می‌شود بین محدود کردن فلسفه به تمرین منطقی که در آن غالباً احکام را تحلیلی می‌پندارند یا قول به اینکه حقایق فلسفی، تجربی هستند. اگر شقّ اخیر را اختیار کنیم، احکام فلسفی «باید» واجد مقدمات علمی باشند.

اما به‌زعم پدیدارشناسان، این نتیجه بدون امعان نظر دقیق در خدمات واقعی و احتمالی فلسفه که آنان معتقدند مستقل از علم است، اخذ شده است. داعی ایشان در این رأی، دشمنی با علم نیست. و بلکه بالعکس مقصودشان استقرار فلسفه به عنوان «علمی متقن»<sup>۶</sup> با توسل به‌روش پدیدارشناسی است. هوسرل درباره این مقصود با تفصیل

1. Association.

3. Intentionality.

5. Avenarius.

2. Apperception.

4. Mach.

6. Rigorous science.

بیشتری در مقاله خویش، «فلسفه به عنوان علمی متقن»<sup>۱</sup> (در نشریه لوگوس، ج ۱، ۱۹۱۱-۱۹۱۰، صص ۲۸۹-۳۴۱) بحث کرده است. از این فلسفه پدیدارشناختی متقن علمی انتظار می‌رفت که از طریق شرح واضح مفاهیمی که در علوم مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی تبیین نمی‌شود مبانی علوم زمان را تأسیس کند. بر طریق مثال، تعریف عدد که مورد علاقه رایناخ بود از وظایف پدیدارشناسی محسوب می‌شد. هوسرل هم به ایضاح اصطلاحات معرفتی، همچون «معنی» و «حقیقت» تعلق خاطر داشت. پدیدارشناسی بدین اعتبار باید مستقل از علوم موجود زمان باشد، چرا که می‌باید به تشریح مفاهیم و طرق عملی که از مقتضیات آن علوم است، بپردازد. تلقی فلسفه بعنوان شعبه‌ای از علوم زمان یا رشته‌ای متفرع از آن از دیگر مصادیق فلسفه «جز این نیست» است.

## تحقیق بدون پیش‌فرض<sup>۲</sup>

در اینجا باید پرسید که آیا فیلسوفان نباید فرضیات خاصی داشته باشند؟ ظاهراً چنین برمی‌آید که ما نمی‌توانیم صدق جمیع احکام را با رجوع به صدق احکامی دیگر نشان دهیم و باید برخی احکام را صرفاً به حکم فرض حمل بر صحت کنیم. اما پدیدارشناسان این نوع احتجاج را نمی‌پسندند. احکام حاضر در پدیدارشناسی از آن جهت صادق نیستند که احکام دیگری صادق هستند. آنها صادقند چون پدیدارها را به درستی توصیف می‌کنند. پدیدارشناس به منظور دستیابی به توصیف صحیح باید این دغدغه را کنار نهد که ابتدا فرضیاتی کرده است و سپس اصطلاحات مستعمل خویش را به طریقی تعریف کند که توصیفش از امور، موافق با این فرضیات و نتایج حاصل از آنها باشد. پدیدارشناس، نظریه پردازی نمی‌کند و صرفاً به معاینه پدیدارها و سپس توصیف آنها آنطور که در نظر عاری از پیشداوریش حضور می‌یابند، می‌پردازد. او بدون التزامی

1. *Philosophie als strenge Wissenschaft.* 2. *Presuppositionless inquiry.*

نظری و با صرف یک التزام عملی که عبارت است از مذاقه در پدیدارها و بی اعتنا بودن به اینکه آیا آنها برایش معلوم یا مفهوم هستند مادام که به دقت شرح و وصف نشده‌اند، قائل است که علمش توصیفی و بدون سابقه ذهنی است. البته واضح است که مراد از قول مزبور این نیست که هیچ احتمالی نمی‌رود به اینکه پدیدارشناس در وقتی معلوم با مفروضات ناآزموده خاصی سر و کار نداشته باشد؛ چه، وقوع این امر همواره ممکن است. مدعای بی «فرض بودن» حاکی از اهتمام وی در اجتناب از جمیع فرضیات ناآزموده و قبول این نکته است که چنین فرضیاتی لازم نیستند. هیچ حکمی را نباید قبل از آزمودن صادق دانست. پدیدارشناسی را حاجت به مقدمات صادق ولی ناآزموده نیست. صدق همه مقدمات با معاینه پدیدارها سنجیده می‌شود.

اینک معنای دوّم و ایجابی شعار «به سوی اشیا» روشن می‌شود. این دعوت، دعوتی به معاینه پدیدارها و آنها را یگانه سنگ محک صدق احکام فلسفی دانستن است. اما مضمون دقیق این دعوت، مادام که معنای پدیدار معلوم نشده، مبهم است؛ لذا این مسئله‌ای فوری و فوری و در عین حال، آکنده از مشکلات خاص خویش است. پدیدارها چنانکه گفته شد وجوه پدیداری<sup>۱</sup> انواع چیزها هستند که از طریق نگرش خاصی به موجودات، عیان می‌شوند. وجوه پدیداری چیزها با مشاهده عادی تجربی ظاهر نمی‌شود و فقط با نگرستن به آنها به عنوان «پدیدار» نمود می‌یابد. از جهت دیگر نمی‌توان معنای «پدیدار» را صرفاً در احکام تحلیلی بیان کرد. پس تبیین واژه «پدیدار»، باید از اعمال روش پدیدارشناسی نتیجه شود و در احکام پدیدارشناختی هم بیان شود. اما نمی‌توان گفت که این احکام چه هستند مادام که معلوم نشده است پدیدار چیست. روش پدیدارشناسی هم تا زمانی که معلوم نشده است پدیدار چیست، نمی‌دانیم چیست.

1. phenomenal aspects.



دور روشی<sup>۱</sup>

کُلّ اهتمام پدیدارشناسی مستلزم دوری است که می‌توان آن را «دور روشی» نامید. دور مزبور صورتاً متفاوت از دوری که در همهٔ انواع تحقیق‌های منطقی وجود دارد، نیست. در این تحقیقات که مثلاً کمالش تنظیم و توجیه عقلی قواعد استنتاج است، در سیر تحقیق از همین قواعد باید استفاده شود به نحوی که نتیجهٔ تحقیق که قواعد منطقی باشد، محصول اطلاق قواعد مزبور بر خودش است. اما وجود این دور حاکی از این نیست که منطق، علمی ممنوع یا بدون وجه عقلی است. حضورش در پدیدارشناسی نیز مؤید دلیلی مشابه علیه آن نیست.

وقوع این دور باید انسان را مهیا کند به این‌که نباید احکام تحلیلی صادره از سوی پدیدارشناسان را تلقی به کمال کند. چرا که آنها واقعاً جستجویی هستند در جهت پدیدارشناسی و پیش‌بینی اینکه پدیدارشناسی و روش آن و نظریهٔ کاملش در آیندهٔ دور نامعلومی چگونه خواهد بود. پدیدارشناسی همچون مجموعه‌ای از آرا و تعالیم نیست و بلکه در وضعیت مطلوبش، صرفاً یک روش است. روشی که باید با اعمال پدیدارشناسی در مورد خود بسط یابد. لذا خود روش پدیدارشناسی هم هنوز در مسیر واضح شدن، توصیف صحیح یافتن و شرح و تفصیل بیشتر است. پدیدارشناسی دست‌کم تاکنون کاملاً ناقص مانده است.

هوسرل دوست داشت که خود را «همیشه مبتدی»<sup>۲</sup> بنامد. این عنوان، معانی مختلفی برایش داشت. از جمله مطلبی است که هم اکنون دربارهٔ پدیدارشناسی ذکر شد: آن روشی است که سیر کمالیش فقط منوط به اعمال خودش نسبت به خود است. به این جهت اغلب آثار منتشرهٔ هوسرل، مباحثی در مورد روش پدیدارشناسی است. این امر را گاه نشانه‌ای از علاقهٔ مفرطش به بیانیه‌نویسی انگاشته‌اند. اما بحث و فحص دربارهٔ روش پدیدارشناسی نه از نوع بیانیه‌نویسی به‌منظور انجام پدیدارشناسی و نه جزو مقدمات

1. Methodological circle.

2. perpetual beginner.

تمهیدی آن است. فقط به هنگام اشتغال به پدیدارشناسی، می‌توان روش آن را شرح داد. در خصوص هوسرل، نوشتن دربارهٔ پدیدارشناسی، عین اشتغال به پدیدارشناسی بود.

